

شد تا آنکه دست قدرت و عظمت جنگرخانی بساط سلطنت
 سلطان محمد خوارزمشاه در نوردید براق جانب که از اولاد
 کورخان بزرگ بود برسم تحصیل مال مواضعه از زمان سلطان
 نکش خوارزمشاه در حضرت خوارزم مقیم با جمعی از امراء
 خوارزمشاهیه چون کنگر ملک و سونچ^a ملک و شکر ملک عزم جانب
 هندوستان نمودند و با بند و انقل و احد و عید از راه کرمان عزم
 کنار دریا عمار شد چون بحیرفت رسید ملکه شاجیه^b از
 زوزنی از غایت دوزخ نزع در عورت فراختگی نموده از شهر
 گواشیر لشکر بحیرفت کشید و با وجود آنکه از بدحسب بودند
 در یک درگاه مدتها با خدمت کرده بودند شرایب و وفای و مروت
 مرعی نداشت قتلخ سلطان و رفیق^c بد و ناخار از باب دفع
 صایل متوجه او شدند و در وقت اول ملک زوزنی در^d شکستند
 و چون فاحی که در محبله او نبود بنشیند آمد عزم هندوستان
 را خاطر بکسوتیاده متعاقب ملک زوزنی بدر بدسیر بره نمود
 و شهر گواشیر را در سنه ۶۱۹ از ملک زوزنی گرفته بر مسند

ایالت متمکن شد و چون احوال قتلخ سلطان

مفصلاً در کتب تواریخ مذکور است

عنان قلم b

a) Ms. سونچ. Comp. Mirchwand selon Strandman, *Chuanda-
 nic's afhandling om Qarachitaiska dynastin i Kerman* P. 59
 où l'éditeur a publié سونچ (mais comp. la note 3). b) La
 fin du livre manque dans le ms.

فهرست اسماء الرجال والامم

- ابراهيم بن ميموني عباسي ۲۲
 ابو بكر بن الحسن (۲) ۱۵۴
 ابو حامد احمد بن حامد ۷۰
 افضل گرماني
 ابو الحسن قاضي کرمان ۴
 ميرزا ابو الفتح ۱۱
 ابو الفوارس کوفي ديلمي ۸۱
 اتير الدين سمناني ۱۹۶
 احمد بن ابي دواد ۲۲
 احمد خرينده ۷۴
 ادمش ۹۲، ۹۳
 ارغش زانه ۴۸، ۶۳، ۶۹
 ارسلان بن طغرل ۵۱
 ارسلان خان ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۰
 ارسلانشاه بن نغرشاه ۳۵-۴۰
 ۴۲-۹۵، ۱۱۸، ۱۵۸
 ارسلانشاه بن کرمانشاه ۱۰، ۲۵-
 ۲۸، ۱۵۶
 ارسلانشاه بن مسعود الغزنوي ۱۶
 ارقش بوزجی ۳۰، ۳۱
 اسمعيل بن سيكتكين ۲۸
 اقتخار خوانسالار ۹۶
 اقتخار الدين اسفنديار ۹۶
 افضل گرماني ۳۵، ۴۲، ۵۸، ۷۶، ۸۲
 الب ارسلان محمد بن جفربك ۱۲
 امام الدين فاضلي احمد ۶۵، ۱۰۰
 اميرانشاه بن قاورانشاه ۱۰، ۱۳، ۱۴
 امين الدين ابو الخير ۱۱۴، ۱۶۵
 اعلت ۷۰ بدر بن اعلت
 ايبك دراز ۷۰ بهاء الدين
 (خصلت) ايبك ايازي ۱۰۸، ۱۱۶
 ايرانشاه بن تورانشاه ۲۱-۲۵
 ايلدكر ۵۱، ۵۵، ۹۰
 اينانچ ۵۱
 بازدار ۲۳
 با كانجيار انديلمي ۱، ۳
 بدر بن اعلت ۱۷۱
 بدر الدين امير ۱۷۰
 بدر الدين تغان تگين ۱۱۷
 بدر الدين سنقراني ۱۷۰
 بدر الدين كفير ۱۱۶
 قتلغ يراق حاجب ۱۳۸، ۲۰۰، ۲۰۱
 برهان الدين ابو نصر احمد
 الديناني ۳۴، ۱۱۸
 برهاني ۱۸
 بقرانگين ۴۸
 بلاغ (بلاق) انغري ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۳۱
 بلوچ (بلوچ) ۱۵۴، ۱۵۲
 بهاء الدين ايبك دراز ۶۲، ۶۳

۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶-۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴-
۱۵۶، ۱۶۱

جمال الدین ابو المعالی ۲۳، ۲۴
جمال الدین آیه ۵۲

چاولی سقابو ۲۶
چاولی قوده کش (P) ۶۳

حافظ شمس الدین محمد
شیرازی ۵۹

حسام الدین ایبک علی خطیب
۱.۴، ۱.۵

حسام الدین عمر ۱۷۵، ۱۷۶-۱۷۸
حسن سرو ۸۸

حسین بن قاورد ۱۳، ۱۷
حکیم ازرقی ۱، ۱۴

خاصبک ۸۱

خندان آیه ۷، آیه

ملك دينار ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۵
۱۳۸، ۱۶۶-۱۶۸

رستم معانی ۵۰

رشید جامدار ۳۳

رضی الدین ملك زوزن ۱۷۱-۱۷۷
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۷-۲۰۰

رفیع الدین محمود سرخ ۹، ۶۵
۶۷، ۶۹، ۱.۸

رفیق الدین سام ۵۷، ۵۸، ۷۱، ۱.۱، ۱.۲

رفیق الدین عثمان بن بوزقش ۱۴۱

رکنی خاتون ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۵
۷۳، ۱۱۴، ۱۲۷

۷۳، ۷۷، ۷۸-۸۰، ۸۱-۸۲، ۸۵-۸۷-
۸۹، ۹۱-۹۳، ۹۶-۱۰۰، ۱.۱، ۱.۲

بهرام [بن لشکرستان] ۲، ۳
بهرامشاه بن تغرشاه ۳۵، ۳۷-

۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۱۱۸

بهرامشاه بن مسعود الغزنوی
۲۶، ۲۷

بوزقش شمله کش ۱۳۵

پهلوان بن ایلمدترک ۸۹، ۹۰،
۱۳۳

پهلوان بن محمد بن بوزقش
۸۱، ۱.۲

تاج الدین ابو الفضل سیستانی ۱۱۸

تاج الدین خلدج ۱.۱

تاج الدین شهنشاه ۱۸۲

تاج الدین بن محمد کرد ۱۵۸، ۱۵۹
تورانشاه بن تغرشاه ۳۵، ۳۸، ۴۰،

۴۸، ۵۰

تکش خوارزمشاه ۱۳۶، ۲.۱

تکله بن زنگی ۱.۸، ۱۱، ۱۳۵

توران شاه بن تغرشاه ۳۵، ۳۷، ۴۰
۴۱، ۴۳-۴۷، ۷۷، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱-

۱۲۱، ۱۳۳

توران شاه بن قاورد ۱۳، ۱۷-۲۱، ۳۱

جلال الدین سیورغتمش
فراخستانی ۳

جمال الدین جلال الوزرا ۱۷۰-
۱۷۱، ۱۸۸

جمال الدین (امیر) حیدر ۱۱۷، ۱۴۸
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۵

(خواجده) جمال گریدی ۱۳۰-

- زنکی اتابك فارس ۴۴، ۸۱، ۸۷، ۹۶، ۱.۱، ۱.۲، ۱۳۴
- زیتون خاتون ۲۷
- زیرك بلاچك ۱۷۲، ۱۷۳
- زین الدین رسولدار ۸۳، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۸
- زین الدین کیخسرو ۵۰
- زین الدین مهذب ۶، ۹۲
- سابق الدین زواره ۱.۵
- سابق الدین علی سهل ۷۴-۷۷
- ۸۲-۸۵، ۱.۱، ۱.۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷
- ۱۲۴-۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۶
- ۱۵۵-۱۵۸
- سابق [الدین] محمد بن میمون ۱۵۲
- سعد بن زنگی ۳۵
- سعد الدین دخدای اتابك یزد ۱۵۸
- سعد الزمان مناجم ۱۲۳، ۱۲۸
- سلاجوقشاه بن ارسلان شاه ۱، ۲۸، ۳۳-۳۴
- سلطان شاه بن قاورد ۱.۳
- سلطان شاه [محمود بن ایل ارسلان] ۱.۹، ۱۱۹
- سناجر بن ملک شاه ۲۱، ۲۸، ۴۸، ۵۴، ۵۷
- سنقر عسبه (۲) ۱.۶، ۱.۷
- سونچ ملک ۲.۱
- سیف الجیوش اسپدسلار ۸۵، ۸۶
- سیف الدین ائب ارسلان ۱۴۲
- ۱۲۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲
- سیف الدین تنکر ۴۸
- سیف الدین محمد ۵۸
- شاهنشاه بن ورد ۱۳
- شبانکاره ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷-۱۹۲، ۱۹۴
- شیل آندونڈ ۱۸-۲۰
- شجاع الدین زوزنی ۲۰۰، ۲.۱
- شجاع الدین سرخندچه ۱۶۸
- شرف لویندی ۱۰
- شرف الدین بیشتا (۲) ۷، ۷۹
- شرف الدین بن جمال الدین ۱۷۱
- شرف الدین مسعود بن عربی منشی ۱۲۳، ۱۲۴
- شکر ملک ۲.۱
- شمس الدین ابو شائب زید زاهد ۱۳
- شمس الدین تمار ۱۴۶، ۱۶۱
- شمس الدین فیضی ۱۲۶
- شمس الدین ذوقی ۱۶۱
- شمس الدین محمد روریهن ۱۱۶
- شمس الدین مغربی ۶۷، ۷۸
- شهاب الدین غوری ۱۳۹
- شهاب الدین لیا محمد بن انقرج دلمی ۷، ۸۲، ۸۵، ۱.۵
- شیردر بن تافل ۹
- شیر سرخ (قبل ارسلان) ۹.۳
- شیر نیر ۸
- صدر الدین ابو الیمین ۳۳
- صلاح الدین میمون ۲۸
- صمصام غری ۱.۵، ۱.۶، ۱۳۹
- ضیاء الدین ابویکر ۸۱، ۸۶، ۸۷، ۹۱
- ضیاء الدین ابوالفخر ۴۶، ۴۹
- طرمطلی ۵۱-۶۰، ۶۳-۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۱.۳، ۱.۵

- طغرل [بن ارسلان السلجوقی] ۱۳۵
طغرلبک السلجوقی ۱۱
طغرلشاه بن محمد ۳۴-۳۸، ۴۱، ۴۲، ۵۹، ۷۴
طغانشاه بن ملک موید ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۱۹
ضاخر محمد امیرک ۸۷، ۹۶، ۱۲۱-۱۲۳
ظہیر الدین افزون ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۸۲، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۵
عباسی ۱۸
ہاجمشاہ بن دینار ۱۵۸، ۱۶۸-
۱۷۱، ۱۸۷-۱۹۳
عز الدین جفرانہ ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴
عز الدین دینوری ۱۵
عز الدین زکویا ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۶۵، ۱۷۰
عز الدین فضلون ۱۹۲-۱۹۶، ۱۹۹
عز الدین قبہ ۱۳۵
عز الدین لنتر ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۱
عز الدین محمد انز ۳۳
عزیز الدین صنمہ ۱۵
علاء الدولۃ (اتابک یزد) ۲۶
علاء الدین ابو بکر بن بوزقش ۶۶
علاء الدین بوزقش ۳۹، ۴۱
علاء الدین سلیمان ۱۲۲، ۱۲۳
علاء الدین فرخشاہ بن دینار ۱۵۸
۱۵۹، ۱۶۲-۱۶۸، ۱۷۳
علاء گنگ ۱۵۲
علی الرضا ۱۱
علی بن فرامرز ۳۶
علیک ۷
عماد الدین محمد بن زیدان ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۰
عماد الدین مغونی ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۹۵
عمر زادی ۱۶۹
عمر بن عبد العزیز ۱۸
عمر بن قاورد ۱۳
عمر نہی ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱
غز ۳۳، ۱۰۶-۱۰۰
غزی ۱۸
فخر الدین ۲۰۰
فرخ قفاجاق ۲۵
فرخی ۱۷۱
قاضی فزاری ۴
قاورد بن جفریک ۲-۱۳، ۱۷
قتلق براق حاجب ۷۰ براق
قطب الدین بن سنقر ۱۱۱
قطب الدین مبارز ۱۷۸-۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰
قطب الدین محمد بن بوزقش ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۶، ۷۰-۷۳، ۷۹-۸۱، ۸۴-۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱-۱۱۱، ۱۱۸-۱۲۱، ۱۲۹-۱۳۳، ۱۴۰
قدوۃ الدین امام ۱۷۹
قرا ارسلان بک ۷۰ قاورد
قرا ارسلان بک بن ارسلانشاہ ۲۸
قراغر ۱۶۲
قراغوش ۱۵
قراغوش امیر خراسان ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷
قرقرت (۶) ۱۸۷

(ملك) محمد بن ارسلان شاه ۱.
۲۷-۳۴

محمد خمارتش ۱.۴

محمد خوارزمشاه ۲.۱

محمد پدر ملك دينار ۱۶۲

محمد علمدار ۱۱. ۱۲۹

محمد بن ابن ارسلان ۲۶

محمد بن ملكشاه ۲۶

محمدشاه بن بهرامشاه ۷۳-۷۷
۱، ۸۳، ۱۲۱-۱۳۹، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱

محمود بن سبكتگين ۲۸

محمودشاه بن محمد ۳۴

مختار الدين عثمان ۴۱

مختار الدين مسعود ۶۰، ۱۲۳، ۱۲۴

مردانشاه بن قاورد ۱۳

المستظهر بالله العباسي ۱۱

مسعود كلابدوز ۱۶۱

مسعود يتحیی ۱۷۸

معتمد (الخلیفة) ۲۲

معز الدولة ابو الخير ديلمی

۵ (a)

معزی ۱۸

معن بن زائدة ۷۲

مقاتل بن عتبة بن مقاتل

البدري ۲. شبل الدولة

مكرم بن العلا ۱۸، ۱۱

ملكخان بن تكش ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱

ملكشاه بن اب ارسلان ۱۲-۱۴، ۱۷

مندك ۱۲۳

مندك (P) ۱.۲

(ملك) موید ۳۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸

۲، ۳، ۵۷، ۶۴، ۱۴۹

موید الدين ربان ۳۸، ۳۹، ۴۱

۴۳-۴۹، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۶-

قرل ارسلان انابك ۱۳۵، ۱۳۵
ققص ۵-۸

قوام الدين مسعود بن ضياء

الدين عمر زندي ۱۱، ۱۲۴

۱۳۳، ۱۳۱، ۱۳۳-۱۴۶، ۱۵۵

قبيبه كشتی ثیر ۷۹، ۷۷

قبيصريك ۱.۷

قيماز شغل ۶۹، ۱.۰

كافا بليمان ۳۳، ۲۴

كرمانشاه بن ارسلان شاه ۲۷، ۲۸

كرمانشاه بن قاورد ۱۳، ۱۴، ۱۷

خانون كرماني ۱۴۳، ۱۴۹

كريم الشوق ۶۳، ۷۴

كلو ملك ۲.۱

كوج ۱۵۴، ۱۵۲

كوفج ۵، ۷، ۸

لشكري امير هرموز ۱۵۳

مامون (الخلیفة) ۲۲

شيخ مبارك كازر ۱۱.۸

مباركشاه ۹۴ - ۱۲۷-۱۲۹

متوكل (الخلیفة) ۲۲

مجاهد تورگانی ۵۲، ۵۷، ۸۹، ۱۰۸، ۱۰۹

مجاهد الدين محمد كرد ۱۴۲

۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۸

مجد الدين محمود بن ناصح

الدين ابو البركات ۸۳، ۸۴

۹۲، ۱۲۴

مجير الدين مستوفی ۱۳۳

شيخ محمد ۱۱.۸

محمد ابراهيم مصنف الكتاب ۱۱

محمد بن احمد بن ابی دواد ۲۲

نصیر الدولة ۲۳	۱۰۰، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۸۹، ۹۲، ۵۸
نصیر الدین ابو القاسم ۱.۴	۱۱۸، ۱۱۶، ۱.۴
نصیر الدین کرد ۱۴۳	
نظام الدین محمود ۱۷۸-۱۹۲	۶۵، ۵۱
نظام الملک ۱۸، ۱۹، ۵۸	نصیر الدین ابو زهیر ۱۵۴، ۱۵۵
نوشروان ۱۸	۱۵۶، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۷۹
عندوخان بن ملکخان ۱۷، ۱۷۱	ناصر الدین ابو نصر بن محمد کرد ۱۵۸، ۱۵۹
وائف (الخلیفه) ۲۲	ناصر الدین افزون ۵۰، ۵۰، ۷۰
واصل بن عطاء المعتزلی ۲۲	ناصر الدین سبکتگین ۲۸
(امیر) جیحی ۱۹۲	ناصر الدین کمال ۶۱، ۶۲، ۹۷، ۸۶
جیحی بن اکثم ۲۲	۱۳۱-۱۳۳، ۱۴۰
یعلی شبانکاره ۱.۴	ناصر الدین منشی کرمانی ۳
یوسف بزمی ۱۲	نصرة الدین ایبه ۶۶، ۹۸، ۱.۳، ۱.۴
یوسف عاشور ۸۱، ۹۱	نصرة الدین حبش بن سابق الدین علی ۱۳۶
یولق ارسلان بن ارسلانشاه ۹۲	نصرة الدین شاه غازی بن محمد انر ۱۷۰-۱۷۱
۹۶، ۹۵	نصرة الدین قلچق ۹۶-۹۸
	۱.۳، ۱.۴

فهرست اسماء الولايات والمدائن وغيرها

بارجان ۵	رود ابارق ۸۵
باغین ۱.۸، ۱.۹	ازربایجان ۸۳
بافت ۴۳، ۹۷، ۱۴۴، ۱۷۲	ارمنیه ۸۳
بائف ۳، ۹، ۱۵۸، ۱۵۹	اصفهان ۲۳، ۳۹، ۳۳۳، ۵۲، ۵۸، ۶۰
برج فیروزه ۱۷	۹، ۱۱۷، ۱۲۵
نرسیسیر ۲، ۴، ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۲۷، ۳۰	انار ۳۳، ۱۵۹
۳۱، ۳۵، ۴۱-۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲-۵۹	ایک ۷۸، ۸۱، ۱۷۸-۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۶
۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۴-	ایران ۱۲
۸۴، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۸-۱.۴، ۱.۹-	

عقبه زرنای ۸۹، ۱۷۴	روم ۸۳
علیآباد ۲۸	ری ۵۲، ۱۳
عمان ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴	ریقان ۱۳۹، ۱۳۰، ۱۵۶، ۱۷۴، ۱۸۱
غزنین ۳۱، ۱۳۳	زند ۱.۲، ۱.۳، ۱.۴، ۱.۵، ۱.۷، ۱.۱۱، ۱.۱۷، ۱.۳۲
غور ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۹۸	۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۰-۱۵۲، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۹۷
فارس ۳، ۱۲، ۲۶، ۴۱، ۴۴، ۴۹، ۵۲	زقوان ۹۳
۸۱، ۸۳، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۱.۱، ۱.۲، ۱.۵، ۱.۷	زنگبار ۲۹، ۸۳
۱.۸، ۱.۹، ۱.۱۰، ۱.۱۱، ۱.۱۲، ۱.۱۳، ۱.۱۴، ۱.۱۵، ۱.۱۸، ۱.۱۹	زنوقن ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۱
۱۹۲-۲۰۰	زوزن ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵-۱۷۷
فرك ۴۷	ساوه ۵۲
فهرج بم ۱۰	ساجستان ۱، ۱۱، ۱۴، ۴۸، ۱۱۷، ۱۳۱
قاین ۱۱۸	۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۵-۱۵۷
قرینه شتران ۹۱	سرپین ۵، ۳۲، ۴۳
قرینه العرب ۱۱۷، ۱۸۰	سرخس ۱.۹
قطیف ۳۱	سردسیر ۱۷
قلعه سلیمانی ۹۸	سرسنگ ۷۹
قلعه کهن ببردسیر ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۴	سموران ۲۴
قلعه کوه ببردسیر ۲۸، ۳۴، ۱۷۷	سیرجان ۴۴، ۴۵، ۵۹، ۸۹، ۹۱، ۱۰۸
۱۸۹، ۱۹۴	۱۱۶، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۸۸، ۱۸۹
قلعه نو ببردسیر ۱۸۹، ۱۹۰	سیستان ۷. ساجستان
(صاکراء) قملدین ۴۸، ۴۹، ۸۳، ۱۵۳	شهر بابک ۹۱
جزیره قیس ۱۶۰، ۱۶۱	شهرستان ۹۳
کدرو ۹۱	شیراز ۳، ۱۲، ۴۷، ۸۹
کرك ۱، ۱۱	طارم ۴۷
کرمان ۳، ۴، etc.	طبرک ری ۵۱
کنس ۱۵۹	طبس ۳۳، ۹۹، ۱۴۸، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۷
کوبمان ۳۴، ۹۰، ۱.۶، ۱.۳، ۱.۳۳، ۱.۳۸-۱.۳۹	عراق ۱۴، ۱۳، ۲۵، ۳۹، ۴۸، ۵۰، ۵۱
۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱	۵۳، ۶۰، ۷۷، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۱۳۲-۱۳۳
۱۵۸-۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۹۷، ۲۰۰	۱۳۵، ۱۴۰، ۱۶۰
(حصار) کورفک ۱۱۷	

PROVERBES PERSANS QUI SE TROUVENT
DANS CE LIVRE.

P. ۶۶, l. 20. هر کس خر بر بام برد فرود تواند آورد. Quiconque fait monter un âne sur le toit peut aussi le faire descendre.

P. ۷۱, 21. آزمون رایگان. L'essai ne coûte rien.

P. ۱۲۵, 5. گرسنه چون سیر شود رگِ فضول در وی بجنبد. Quand l'affamé est rassasié la veine de l'impudence se remue en lui, à peu près = vilain enrichi ne connaît parent ni ami.

P. ۱۳۳, 8. لشکر بگندنان رسید. L'armée est arrivée à Gandanân. Gandanân est un nom de lieu près Ispahân, séjour d'hiver (بیلاق) des Lours. Le passage cité démontre que l'on applique ce dicton « l'armée a pris ses quartiers d'hiver » dans le sens de „il n'y a plus rien à espérer.”

وسلطان بحصار روان شد و براق نیز در خدمت او رفت و روزی سلطان بتماشای شکر بیرون آمد براق متعجب بعظمت موهن از حصار بیرون نیامد دانست که او را در تخلف اندیشه خلافت امتحانرا رسول با استدعای او فرستاد بعظمت سوانج در مهمات جواب داد که این نواحی بضرط شمشیر مستخلفین کرده ام و جای آن نیست که مقر سرب سلطنت باشد و این جنمو را از حافظی امین تا کثیر خواهد بود من بنده قدیمم و انور سن امتداد گرفته است وقت حردت نمائده اندیشه است که درین قلعه بدعای دولت تمیون مشغول باشم و اگر سلطان خواهد که بقلعه آید آن هم میسر نشود و نرنجای بسیار با این اولیا (روان کرد سلطانرا چون وقت تنگ بود از راه ملائمت سوانج فرستاد و از آنجا عمان بجانب شیراز رفت و براق منتهی شد و تمامت آن نواحی را در ضابطه آورد و بعد از آن سلطان خطاب الدین را که بدو استعانت نموده بود و ازو رسنهار خواسته کالمستأجیر من الرمضاء بانبار بقتل آورد رسول بفرستاد امیر المؤمنین فرستاد معلم از اسلام خود و تشریف کتب سلطان ملتمس او را باسعاف مقرون گردانید و بقتل سلطان تشریف خطاب ممدول داشت و بران جمله روز بروز سخن او زیاده میشد تا آنکه

1) Je ne comprends pas ce mot. On pourrait y voir une alteration du mot *لواحق* - messenger (mis au pluriel).

2) Comp. Merghand, *Hist. des Sult. du Kharzem*, p. 94.

کردند چون در حصار دخیره نبود از آنجا فرو آمدند شجاع الدین را محبوس کردند و بندها گران نهادند و از آنجا باز گشتند و بجانب کواشیر آمدند و شجاع الدین را در قید بدر حصار آوردند تا پسر او سروخان او را بتسلیم قلعه باز خرد پسرش خود ازو فراغتی داشت او را بکشند و هر دو قلعه را محاصره آغاز نهادند از قلعه پاسبانی بشب بگریخت که من قلعه را از راهی که ایشان محافظت نمی نمایند بشما دم براق او را به مواعید بسیار مستنهر گردانید اما بر سخن او اعتماد کلی ننمود و از وثیقه خواست شب دیگر برفت و یک پوشیده را که داشت پوشیده از قلعه بزیر آورد و مردانرا براهی که گفته بود بر کشید وقت صبحی را تلبل بزدند و نعره بر کشیدند و قلعه فرو گرفتند و در باز گشادند و پسر شجاع الدین در حصار بود به محاصره آن مشغول شد ناگهان خبر وصول سلطان¹⁾ از جانب هندوستان رسید براق حاجب نزلها پیش فرستاد از همه نوعی در عقب خود بخدمت استقبال کرد و دختری را نیز بخدمت سلطان نامزد کرد چون سلطان نزول کرد دختری عقد بستند و کسان بنزدیک پسر شجاع الدین فرستاد باعلام وصول سلطان او جواب داد که تا بدچشم خود چتر او را نه بینم اعتماد ننمایم سلطان بنفس خود پیش حصار راند حلی خدمت مبادرتا بحضرت محتشد شدند و از هر جنسی خدمتها روان کردند و خوبشتن شمشیر و کرباسی بر گرفته و بخدمت سلطان آمد²⁾

1) C'est-à-dire Djâlâl ed-dîn (l'an 621 de l'Hégire).

2) Peut-on identifier ce fils de Chodjà ed-dîn avec Chems al-Molk Ali fils d'abou 'l-Kâim connu sous le nom de Khwâdjah Djihân, vèzir du sultan Djâlâl ed-dîn ?

ایشانرا نیز بیاوردند و در خدمت سلیمان قریشی یافتند
 و بتدریج حمیدنور امیر شد و بزق باج جنیت موسوم شد
 حمیدنور را بوقت آنکه بما وراء النهر میرفت با حشد هزار مرد
 در بخارا گذاشت و در اوائل قدرت او نیز در دست و براق
 بحد عراق آمد و بخدمت غیاث الدین بیوست و از بیرون
 امرای او شد و قتلغ خان لقب یافت و بعد از تالند عهود
 و ایمان امارت اصفهان بدو فرمود و چون خبر وصول لشکر مغال
 برسید مقدم ایشان تسولان حربی را از غیاث الدین اجازت
 خواست تا با اصفهان رود و با خیل خود از راه کرمان عبور
 هندوستان کند چون باجیرفت و کمابهی (۱) رسید جوانان قلعه
 کواشیر شجاع الدین فاسورا بران داشت که از عهد ایشان
 میباید رفت و غارت کرد پنج شش هزار سوار شدند و ایشانرا
 شکار خود میدانستند چون این جماعت برنگ رسیدند
 دانست که کار افتاد براق فرمود تا عورت را نیز بلباس مردان
 پوشیده شدند و حرب بسیاجیده کشند و از چهار جانب
 ایشان در آمدند فوجی ترکان که در زمره شجاع الدین بودند
 بحکم نسبت با براق منظم شدند و نزدیک ایشان دو حصار
 بود یکی حرق و دیگر عباسی خوانند تا آنرا پناه نبرد روی
 بدان آوردند ترکان براق چون بوق براق که مبعرا شدند
 برایشان دوایند و قومی بسیار را بر دمخرا کشند انداختند
 شجاع الدین با قومی که به حصار پناهید یک دو روز محاصره

1) Incertain.

2) « emp. notre édition p. ۳۳ »

متوجه از جانب شد شجاع الدین قاسم¹) که مفردی بود از جمله ملک زوزن موسوم بکوتوالی قلعه کواشیر بود و چون جهاترا پر آشوب میدید او را در قلعه راه نداد و نزلها پیش فرستاد بعد از آنکه این حصار را از کوتوالی امین چاره نباشد و من همان بنده قدیمم که بفرمان شما اینجا نشسته ام سلطان غیاث الدین چون دانست که او بر سر ضلالتست مکاوحتی نمود با جماعتی که مصاحب او بودند عنان بر تافت و بعراق آمد و از غیر جانبی سواد²) مردان و شداد امرا برو جمع شدند و براق حاجب و اعول ملک بخدمت او متصل گشتند و قصد اتابک سعد کردند و اتابک در موضعی بود که آنرا دینه³) میخوانند از معرفت او باجست و لشکر او چون برسیدند چهارپای بسیار از همه نوعی یافتند و از آنجا مراجعت کردند براق حاجب را با تاج الدین وزیر کریم الشرق⁴) مقالتهی افتاد خشم گرفت و بسا خشم خود عزم هندوستان کرد و چون سال سنه ۶۹۹ شد الحج⁵

در استخلاص کرمان و احوال براق 3. l. 237. Ms. p. ۲۳۷.
 براق حاجب و برادر او حمیدنور از قراخنا بودند و در عهد خان قراخنا حمیدنور را برسانت بنزدیک سلطان فرستاد سبب اختلافی که بودست تا چون تاینکوزراز⁶) در دست آمد

1) Sic! Tous les écrivains que j'ai consultés donnent أبو القاسم.

2) Le ms. porte شواد.

3) Ainsi porte le ms.

4) Empr. la note précédente p. XVIII, l. 7 et suiv.

5) Ainsi le ms. نراز est un nom de ville bien connu, probablement ce mot contient-il deux noms تاینک et نراز.

aux Ghuzz, que de voir «le fourneau de la sédition chauffé.»
Je crois donc que les mots در بندهای — چه جای — doivent
être pris exclamativement: „quelle belle occasion pour que
le gâteau de leur projet entrât dedans” (dans le fourneau
chauffé de la sédition)! C'est au lecteur de choisir entre
les deux explications, mais je dois à M. Pertsch la mienne,
car au passage cité j'avais encore proposé de changer le
mot غرض en غرض dans la note.

P. 6., l. 13: Au lieu de غرض نیست.

P. 6., l. 6: Le sultan Ghouride qui n'est pas nommé
ici est Chihâb ed-dîn et l'on peut consulter sur l'expédition
à laquelle l'auteur fait allusion la chronique d'ibn-al-
Athîr t. XII, p. 124 (sous l'an 600).

P. 7., l. 14: L'auteur n'ayant pas donné beaucoup de
détails sur Borâk Hâdjib je crois devoir aux lecteurs d'y
suppléer par les renseignements plus amples du tarîch-î,
Djilankochâï, d'autant plus parce que la fin du livre
manque dans le ms. Je copie le texte tel qu'il se trouve
dans le ms. de Leide n. 1185, sauf quelques légères cor-
rections: Ms. p. 233 —

ذکر احوال سلطان غیاث الدین نم او پیرشاه (1) بود و ملکی
کرمان نامزد او بود بوقت آنکه پدرش از عراق باجانب مازندران
رفت حرمها بقلعہ بیرون فرستاد و سلطنت غیاث الدین را
بگذارشت تا چون سلطان محمد از آله برآمد به تبریز
ابسکون غریف دریای عملاکت شد و لشکر موغل بگذارشتند از
قلعه بیرون آمد چون پدرش مملکت کرمان نامزد او کرده بود

(1) Indistinct dans le ms.

P. ۱۴۸, 15: بنامند. ۱. نماید.

P. ۱۷۱ l. avant-dern.: Ajoutez le mot جر entre که et بیزید, bien que ce mot manque également dans le manuscrit.

P. ۱۷۵, 13: نمارق. ۱. نمارف. — Même page l. 16: La leçon وبحث ارجحتی a été admise faute de mieux, car je n'avais pas réussi à la corriger. Cependant à présent je suis convaincu que le mot ارجحتی consiste réellement de deux mots c. à d. از et حاجتی. Peut-être convient-il de lire بجز از حاجتی = sans preuve suffisante, ce qui donnerait un sens excellent.

P. ۱۷۹, l. dern.: Sur فرخی comp. le Behâristân de Djâvî ed. von Schlehta-Wssehrd p. ۸۵. Schefer, *Chrest. Pers.* II, 242—246.

P. ۱۸۴, note a: La leçon du ms. est correcte, il faut donc restituer dans le texte وشبانگها.

P. ۱۸۹, 1: Ayant quelques doutes sur l'intégrité du texte j'ai consulté sur ce passage difficile M. Pertsch, qui me donna cet explication: als er (l. sie. c'est-à-dire: les Ghuzz) den Backofen des Aufstandes (nicht der freudigen Bewillkommnung), heiss (geheizt) sah(en), welche Veranlassung (چه جای, vgl. *Gulistan*, Sprenger 49, 4 = Semelet 39, 8) dazu [wäre vorhanden gewesen] dass er (sie) das Brot seiner (ihrer) Absicht [in denselben] hätte(n) verschliessen sollen? d. h. ohne das Bild vom Backofen und vom Brot (قرص): als er (sie) die Stadt nicht zum Willkommen, sondern zum Aufruhr, zum Widerstand bereit sah(en), schien es ihm (ihnen) nicht zweckmässig und angezeigt, sich mit seinen (ihren) Absichten und Plänen in diesen Aufruhr zu begeben." Je n'ai qu'une seule objection à faire à l'explication de mon savant collègue, c'est que rien ne pût être plus agréable

tiré du *tarich-i-Djihânkochâi* (ms. de Leide p. 194): وبعد "il apprit
trop tard qu'il faut chercher les affaires quand il est temps."

P. 36, 4: 36, 13, 14, 9: عوادی, pluriel de عادية *désir
 de nuire à quelqu'un* selon Dozy et de Goeje (*Gloss. Édrisi*).
 Cependant mis au pluriel ce mot désigne les suites fâ-
 cheuses de quelque chose, ou bien les influences funestes de
 quelqu'un. Du reste cette signification se rattache à celle
 donnée par M. M. Dozy et de Goeje.

P. 36, 7: Le commencement du beau poème de Mu'izzî
 se trouve dans le *Behâristân* de Djâmi p. ۳۹ dans l'édi-
 tion de Constantinople de Châkir Efendi et p. ۸۹ de l'édi-
 tion de M. v. Schlechtal - Wssehrd. Je le transcrirai ici:

ای ساریان منزل مکن	بجز در دینار سر من
تا یک زمان زاری کنم	بر ربع و انزال و دم من
ربع از دلم پر خون کنم	انزال را چنان خون کنم
خاک دمی قلندون کنم	از آب چشم خودشمن
از روی یار خرتیسی	انوان غمی بیم تیبی
وز قَد آن سرو سبسی	خانی غمی بینم خون

P. 39, 10: چهار تقدیر بر آن حضرت کرد. Cette leçon
 est fautive et je me hâte de la corriger. Il faut lire:

چهار تکبیر. L'expression *چهار تکبیر خواندن* équivalant à cet autre
چهار تکیه dans la signification de «faire les derniers
 adieux.» Cette signification n'est pas notée dans les dic-
 tionnaires, mais elle est bien constatée, puis qu'elle n'est
 pas rare chez les auteurs persans. Voici un exemple tiré
 du *tarich-i-Djihânkochâi* p. 191: در حمل چهار تکبیر بر
 ملک خواند و عروس پادشاهی را سه نلاق بر نوشتند خاندان بست
 Elle est empruntée au rituel funéraire musulman.

(Gloss. Fragm. p. 70). Il n'est peut-être pas tout-à-fait inutile d'observer que قسمت a la signification spéciale de répartition d'impôts et کردن قسمت celle de faire la répartition d'impôts, comme dans le passage cité (l. 13; p. 11, 18; p. t., 1. Dans la plupart de ces passages il y a question d'impôts injustes, d'exactions comme dans les derniers dans lesquels قسمت est combiné avec جور et مصداق.

P. 53, 6 و جنگیاء سلطانی پیوستند 6 معلوم شد et peu après که استخلاص آن بجهت انسانی و جنگی سلطانی در وسیع نیست
 Dans ces passages l'expression جنگی سلطانی (combat royal) semble avoir la signification d'un combat corps à corps.

P. 43, 16, comp. p. 44, 16 et 19 et note a «J'ignore quel personnage se cache sous cette dénomination (c. à-d. کریم الشریق) s'il est autre etc.» J'ai vu plus tard que ce personnage n'est pas tout-à-fait inconnu dans une époque postérieure, quand il exerça les fonctions de vèzir auprès de Ghiyâts ed-din, fils du Khwarizmchâh Mohammed, auquel celui-ci avait confié le gouvernement du Kernân après la mort du malik Dinâr et les désordres suivants. (Pour les détails voir notre chronique p. 113 et suiv.). Cependant Ghiyâts ed-din vit bientôt qu'il ne put rien faire dans le Kernân et alla combattre l'atabec du Fars. Comp. ibn-al-Athîr ed. Tornberg XII, 46, Mirkhoud, *Histoire des sultans du Khorezm* p. 88 et suiv. Le nom du vèzir Karim as-Chark ne se trouve dans aucun de ces passages, mais je l'ai rencontré dans la grande encyclopédie de Novairî et dans le tarîeh-i-Djibânkochâï. Comp. plus bas p. XXII, 9.

P. 93, note b: La locution proverbiale: بعد خراب البصرة tire probablement son origine de la destruction par le Prince des esclaves en 257 (871), comp. Tab. III, 445—446, mais elle signifie tout simplement: *trop tard*. En voici un exemple

«il faut construire pour lui une بقعة et une chapelle.» J'ajoute encore un autre exemple tiré du livre intitulé: التوسل الى التوسل (Ms. de Leide n^o 586, f. 39^{recto}) où il s'agit des *wakf* de la medresaï Khatoun-i-Bahaï. Le mot بقعة s'y trouve plusieurs fois ainsi que le pluriel بقاع mais pour choisir un exemple instructif je cite ces mots: وبدین سبب آن بقعه انیس که فقهارا محل تعریس وعلما را موضع تدریس است, desquels résulte que بقعه dénote un lieu où les *foukahâ* passent leurs nuits et les *oulamâ* enseignent. بقعه signifie donc une fondation pieuse à l'usage des étudiants et des *fakih* et réunit les significations de مدرسه et خانقاه (ou رباط), qu'on fit construire auprès du tombeau d'un prince ou d'une princesse. Le mot est pris dans le même sens dans la description du fameux Naubahâr de Balkh chez Schefer, *Chrest. Pers.* II, ۳: وگرداگرد آن بتکده سیصد و شصت بقعه بساختند. M. de Goeje m'apprend que بقعه est employée d'une manière analogue en arabe chez Amari, *Bibl. Ar. Sic.* ۴۷ (p. 59 de la traduction) comp. le Glossaire.

نرة. ۱. نرة ۱۵. — Ibid. ۱. ۱۵. بسلامت. ۱. سلامت: ۲, ۳۱. P.

مردیست. ۱. مرد هست: ۱۰, ۴۸. P.

۲, ۴۹. و... را بنکال و عذاب موقوف داشتند: ۲, ۴۹. P. L'expression se rencontre plusieurs fois dans le livre p. c. ۱۷, ۱۹۵, ۱۷, ۱۹۳, نظام الدین را موقوف داشتند ۶, ۱۸۷. Pour bien comprendre cet expression il faut la rattacher à la signification de différer, hésiter que Dozy a attribuée au verbe arabe وقف (Supplément s. v.). Proprement elle signifie donc: laisser l'affaire de q. q. indécis, remettre le jugement, ensuite: mettre q. q. en détention *préventive*.

P. ۴۹ ۱۴: Sur تقبل voir les observations de M. de Goeje

c'est-à-dire: صد در صد (cent fois cent) signifie la superficie du Kermân, parce que chaque côté des quatre côtés de cette province mesure 100 farsakh. Un nom de lieu „cent fois cent” est du reste parfaitement inconnu, mais on comprend aisément après l'explication donnée, que cet expression peut servir à dénoter la superficie en entier du Kermân. Au passage cité chez notre auteur چهار صد کرمان signifie donc: les quatre côtés du Kermân ou bien le Kermân entier.

P. ۱۴ l. 12: خداوندی کجا کوه نماید * به پیش خطی: Le *tehdid* de محور doit être placé sur le mot précédent خط et خطی doit être lu خطی à cause du mètre pour خطی, car ce mot bien connu aux arabistes signifie des lances, proprement des lances d'el-Khatt dans le Bahrain. La traduction du verset est: un seigneur devant la lance duquel la ligne céleptique semble être courte.

P. ۱۵ l. avant-dernière: تفویض. l. تفویض.

P. ۲۲: Ces vers arabes se trouvent chez ibn Khallikân, éd. d. M. Wüstenfeld, Vita n. 31.

P. ۲۴, 17: Remarquez qu'ici et ailleurs p. e. p. ۴, ۸, ۴۱, 18 le nom de la ville de Bam est précédé par شق (= ناحية emp. Yacout sous شق et *Bibl. Geogr. Ar.* ed. de Goeje IV, 275).

P. ۲۶, 14: ودر بلاد کرمان بقاع خیر بنا فرمود از مدارس وریاطات. „Elle fit construire dans le Kermân des fondations pieuses, des écoles et des hospices.” Le mot بقاع (pluriel بقاع) revient dans cette même signification, que l'on ne trouve pas dans les dictionnaires, p. ۳۹, 9 و آثار خیرات او در کرمان. Un exemple très instructif se trouve encore p. ۱۴, 6 اورا بقاع و مشهدی

CORRECTIONS ET ADDITIONS.

Le lecteur est prié de corriger quelques ك en ك et ك en ك p. v. p. v, 15; كوش 7, 1, 7 au lieu de كوش; p. 183, 10 كوش au lieu de كوش; de même quelques mots composés qui ont été séparés dans l'impression comme si c'étaient deux mots p. v. p. 15, كوش بند au lieu de كوش بند; p. 19, كوش بند au lieu de كوش بند.

Il voudra bien pardonner l'omission involontaire des *hamza* de l'izâfet sur ك et ك (après ك l'izâfet est marqué tantôt par ك selon le ms., tantôt par un hamza. — Je regrette devoir constater que quelques caractères sont sortis des lignes par l'inadvertence des pressiers après la révision des épreuves p. v. dans la table généalogique p. 17v. Deux fautes plus graves ont déjà été signalées p. 1, note a et p. 15, note c. — On remarquera aussi ce qui a été dit dans la note b p. 15.

P. B. l. 21: وچهار صد کرمان چنان شد که ترک و میش. Pour expliquer l'expression چهار صد کرمان on comparera cet autre صد در صد کرمان mentionnée par Vullers dans son dictionnaire II, p. 511. Vullers prétend que c'est un nom de lieu dans la province du Kermân mais à tort, car il a mal compris l'explication du *Bahârî aljam* qu'il cite. Cet explication est ainsi conçue: محال کرمان که هر طرفی از انصراف چارگانه آن صد فرسخ است

c'est-à-dire: صد در صد (cent fois cent) signifie la superficie du Kermân, parce que chaque côté des quatre côtés de cette province mesure 100 farsakh. Un nom de lieu „cent fois cent” est du reste parfaitement inconnu, mais on comprend aisément après l'explication donnée, que cet expression peut servir à dénoter la superficie en entier du Kermân. Au passage cité chez notre auteur چهار صد کرمان signifie donc: les quatre côtés du Kermân ou bien le Kermân entier.

P. 1f l. 12: خداوندی کجا کوه نماید * به پیش ختلی: Le *tehdid* de محور doit être placé sur le mot précédent خت et ختلی doit être lu ختلی à cause du mètre pour ختلی, car ce mot bien connu aux arabistes signifie des lances, proprement des lances d'el-Khatt dans le Bahrain. La traduction du verset est: un seigneur devant la lance duquel la ligne éclipique semble être courte.

P. 1a l. avant-dernière: تفویض ل. تفویض.

P. 1r: Ces vers arabes se trouvent chez ibn Khallikân, éd. d. M. Wüstenfeld, Vita n. 31.

P. 1r, 17: Remarquez qu'ici et ailleurs p. e. p. ۴., 8. ۴۹, 18 le nom de la ville de Bam est précédé par شق (= ناحية emp. Yacout sous شق et *Bibl. Geogr. Ar.* ed. de Goeje IV, 275).

P. ۳۱, 14: ودر بلاد کرمان بقاع خیر بنا فرمود از مدارس وریاضات. „Elle fit construire dans le Kermân des fondations pieuses, des écoles et des hospices.” Le mot بقاع (pluriel بقاع) revient dans cette même signification, que l'on ne trouve pas dans les dictionnaires, p. ۳۹, 9. و آثار خیرات او در کرمان. Un exemple très instructif se trouve encore p. ۱۴, 6 اورا بقاع و مشهدی

CORRECTIONS ET ADDITIONS.

Le lecteur est prié de corriger quelques ك en گ et گ en ک p. c. p. v, 15; 7, 7 كوش au lieu de گوش; p. 10, 10 كوش au lieu de گوش; de même quelques mots composés qui ont été séparés dans l'impression comme si c'étaient deux mots p. c. p. 33, 15 شهر بند au lieu de شهر بند; 17, 19 سروردان au lieu de سروردان.

Il voudra bien pardonner l'omission involontaire des *hamza* de l'izâfet sur ا et ع (après l'izâfet est marqué tantôt par ع selon le ms., tantôt par un hamza. — Je regrette devoir constater que quelques caractères sont sortis des lignes par l'inadvertence des pressiers après la révision des épreuves p. c dans la table généalogique p. 17v. Deux fautes plus graves ont déjà été signalées p. 1, note a et p. 12, note c. — On remarquera aussi ce qui a été dit dans la note b p. 13.

P. B. L. 21: و چهار صد کرمان چنان شد که ترک و همیشه با آب خوردنی چهار صد کرمان. Pour expliquer l'expression چهار صد کرمان on comparera cet autre چهار صد کرمان mentionnée par Vullers dans son dictionnaire II, p. 511. Vullers prétend que c'est un nom de lieu dans la province du Kermân mais à tort, car il a mal compris l'explication du *Bahâri adjam* qu'il cite. C'est ainsi conçue: محل کرمان که هر طرفی از اطراف چهرده آن صد فرسخ است